



صداقت

الناز، دختر آرام کلاس، هر زنگی دو سه بار برای رفتن به دست شویی اجازه می گرفت. یک روز وقتی از بیرون برگشت، یکراست سر میزم آمد و گفت: «خانم اجازه! من بروم آب بخورم؟» با تعجب گفتیم: «تو که الان بیرون بودی! دوباره می خواهی کجا بروی؟»

با صداقت تمام گفت: «آخه خانم، اون دفعه من فقط اجازه گرفته بودم بروم دست شویی، برای آب خوردن که اجازه نگرفته بودم.»

ربابه حجتی نجف آبادی

آموزگار پایه ی اول دبستان پیام انقلاب هویه، فلاورجان

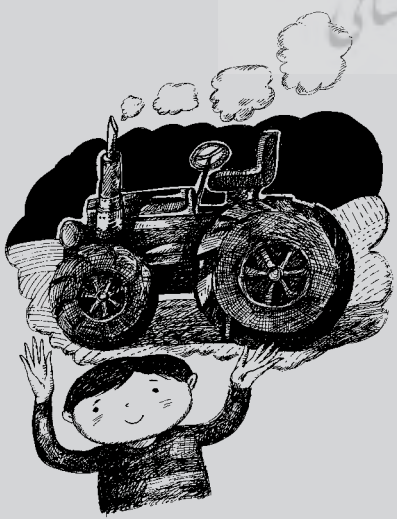
تراکتور

به احمد گفتیم، وسیله ای را نام ببر که انرژی حرکتی را به انرژی صوتی تبدیل می کند.

احمد گفت: «آقا اجازه! تراکتور؛ چون وقتی حرکت می کند، خیلی صدا می دهد.»

ناصر اعلانی

آموزگار دبستان شریعتی، روستای گلزار اشنویه



رنگین کمان

برای تدریس درس «رنگین کمان» در کتاب «بخوانیم»، از تعدادی از دانش آموزان خواستم، لباس ها و کلاه هایی به رنگ های رنگین کمان تهیه کنند. هر رنگ را به تن یک نفر پوشاندم و داستان درس را به شیوه ی نمایشی تدریس و رنگ های هفتگانه ی رنگین کمان را به آن ها معرفی کردم.

در پایان کلاس و هنگام ارزش یابی تشخیصی، از دانش آموزی خواستم رنگ های رنگین کمان را به ترتیب بگوید. با اعتماد به نفس بالایی گفت: «سجاد خرم، حسین روح وندی، علی امینی و...»

علی رفت زیر آب!

یکی از دانش آموزانم به نام علی، به دلایلی به «زیراب»، یکی از شهرهای استان مازندران منتقل شد. روز بعد از انتقال، مرتضی که دانش آموز مؤدب و آرامی بود و همیشه کنار علی می نشست، با صدایی آرام و ناراحت پرسید: «خانم اجازه! علی چرا امروز نیامده؟!»

و من که برای تدریس عجله داشتم، بدون هیچ توضیحی گفتم: «علی رفت زیراب!» ولی بعد که تعجب و حیرت آن ها را دیدم و حتی سؤال یکی از آن ها را که با ناراحتی می پرسید: «اجازه! علی رفت زیر آب و غرق شد؟» شنیدم، لبخند زدم و گفتم: «زیراب، یکی از شهرهای استان ماست!»

سیمین یونسی زاده

آموزگار دبستان شهید احتشامی، ناحیه ی ۲ ساری

